

فصلنامه تاریخ اسلام

سال ششم، پائیز ۱۳۸۴، شماره سلسل ۲۳، ص ۷۹ - ۱۰۰

شکل‌گیری دولتهاي خارجي مذهب در شمال افريقا

* رضا کردی

در دوران اوچگیری نهضتهای فکری و سیاسی در تاریخ صدر اسلام و به خصوص دوران انتقال قدرت از بنی امیه به بنی عباس یکی از فرقه‌های تأثیرگذار در تاریخ این دوره - که معمولاً با نام «خوارج» شناخته می‌شود - توانست در برخی از نقاط حاشیه‌ای یا دور دست جهان اسلام گوشاهای شنوا و دلهایی پذیرا برای اندیشه‌های خود به دست آورد. یکی از این سرزمین‌ها افریقای شمالی بود که در آن، خوارج عرب و موالی خارجی مذهب توانستند بخشی از بربرها را با خود همراه سازند و پس از گذار از سه مرحله: دعوت‌گری، انجام شورش‌های مقطعی و گستراندن دامنه شورش‌ها حکومت‌هایی برای خود به وجود آورند.

واژه‌های کلیدی: شمال افريقا، خوارج، رياضيه، صُفريه، اهل الدعوه، ببرها، بنی مدرار، بنی رستم.

* عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد زرند.

مقدمه

فرقه خوارج با آن که خاستگاهی برابری نداشته، در دوره‌ای بیش از یک قرن و نیم یعنی از اواخر سده نخست تا نیمه‌های سده سوم هجری در میان بخش قابل توجهی از بربرهای شمال آفریقا از مقبولیت و روایی برخوردار بوده است. البته نمی‌توان در اهمیت دادن به موضوع رواج تفکر خارجی در شمال آفریقا مبالغه کرد، ولی آن‌چه مسلم است این‌که گروه‌ها و جماعاتی از ساکنان مغرب، این اندیشه را به خصوص در سده دوم هجری پذیرفتند و در بخش‌هایی از این سرزمین، حکومت‌هایی هر چند کم دوام یا برکنار از سایر مسلمانان تشکیل دادند.

در این پژوهش در صدد یافتن پاسخی برای این پرسش هستیم که: ورود خارجی‌گری به بلاد مغرب و در نهایت تشکیل چند حکومت کوچک و بزرگ به وسیله خوارج در آن سرزمین چه گونه و با چه فرایندی صورت پذیرفته است؟

حاصل این پژوهش نشان می‌دهد که سرگذشت خوارج در آفریقای شمالی از آغاز تا دستیابی به قدرت سیاسی چهار مرحله داشته است:

۱. ورود اندیشه‌ها

خوارج اولین فرقه مسلمان از ناحیه مشرق عالم اسلام بودند که توانستند قلوب بربرها را به سوی خود بکشانند و به کمک ایشان، نخستین حکومت‌های مستقل را در مغرب پایه‌گذاری کنند. وجود زمینه‌های سیاسی، اجتماعی و دینی در میان قبایل برابر برای پذیرش افکار مساوات طلبانه دعوت‌گران خوارج واقع شدن مغرب در نقطه‌ای دور از مرکز خلافت،^۱ موجب شد تا آنها، مغرب را سرزمینی آماده و مناسب برای پیاده کردن آمال و آرزوهای خود بینند. سلاوی اذعان دارد که بربرها تحت تأثیر خارجی مذهبانی قرار گرفتند که از عراق عرب

به مغرب می‌رفتند. هر چند دقیقاً معلوم نیست که این دعوت‌گران چه گونه و با نشر چه افکاری توانستند توفیق نسبی را نصیب خود کنند، ولی سلاوی احتمالاً با توجه به نتایجی که از این دعوت‌ها عاید خوارج و برابر شده، نتیجه گرفته است که آنها چنین القا می‌کردند که باید حکومتی با رنگ و صبغه برابری تشکیل دهند. آنها «غیرت برابری» را در برابرها برانگیختند و این از نیرومندترین انگیزه‌ها و اسباب در شکسته شدن و پاره شدن پرده شکوه خلیفگان و شورش برابرها بر ضد عرب‌ها و مزاحمت ایشان برای سلطنت اعراب بود.^۲ تاریخ دقیقی برای آغاز این مقطع نمی‌توان تعیین کرد، ولی با توجه به قرایین موجود، آن را باید از حدود سال ۹۰ هـ / ۷۰۸ م یعنی پس از پایان فتح جغرافیایی شمال آفریقا به وسیله موسی بن نصیر تا حدود سال ۱۰۲ هـ / ۷۲۰ م دانست.

دعوت گری خوارج در شمال آفریقا تا حد قابل توجهی ریشه در فضای سیاسی عمومی جهان اسلام در آن شرایط دارد. فرقه‌ها، مذاهب و گروه‌های سیاسی درون اسلام نیز به خصوص از قرن دوم هجری به بعد، هر یک با در پیش گرفتن شیوه‌های مختلف دعوت با جدیت در صدد جلب قلوب مسلمانان برآمدند.^۳ عباسیان، امویان اندلس، علویان زیدی و اسماعیلی مانند ادریسیان و فاطمیان با در پیش گرفتن این شیوه موفق شدند هر یک در سرزمینی - هر چند محدود - به قدرت سیاسی دست یابند. خوارج نیز که عموماً از غیرقریش بودند، همین شیوه را در پیش گرفتند و در حد خود به نتایجی نیز رسیدند و موفق به تشکیل دولت‌هایی شدند. آنها خود را «أهل الدعوة» می‌خوانند.^۴

به نظر می‌رسد یکی از انگیزه‌های اصلی دعوت‌گران خوارج متقاعد ساختن دعوت شدگان به خروج بر حاکمان بوده است، زیرا در غیر این صورت، این فراخوانی به عملی لغو و بیهوده تبدیل می‌شد. همین عمل‌گرایی نیز موجب می‌شده است تا بسیاری از کسان که از حاکمان جور ناراضی بوده‌اند به دعات خوارج پیووندند. بی سبب نیست که فقهای اباضیه معتقد بوده‌اند

برای دست زدن به خروج، داشتن حداقل چهل یار لازم است.^۵

دعوت خوارج در شمال آفریقا از هنگامی وارد مرحله تأثیرگذاری شد که جاپرین زید توانست مكتب و مدرسه سری خود را رونق بخشد و تقویت نماید. با این همه، مشخص کردن زمانی خاص برای نفوذ مذهب خوارج در این سرزمین دشوار است، زیرا منابع، به این نکته اشاره‌های نکرده‌اند و شاید این امکان را نداشته‌اند. زیرا این جنبش از سوی حکومت اموی در مشرق، تحت فشار بوده و لذا رخنه این افراد به شمال آفریقا علی نبوده است. شدت عملی که خوارج از طرف حجاج در سال ۷۸ ه / ۶۹۷ م متحمل شدند،^۶ برای پراکنده شدن این گروه دلیلی کافی بود. در این میان، منطقی‌ترین گزینه برای خارجی مذهبان گریزان، آن بود که به سرزمین‌های دوری بروند تا دست دشمن به آنها نرسد. به همین دلیل، احتمال راجح آن است که نفوذ خوارج به شمال آفریقا در پایان قرن اول هجری از طریق سربازان عرب و دعوت‌گرانی صورت گرفته باشد که از فشارهای موجود در مشرق می‌گریخته‌اند.^۷ به دنبال مرگ جاپرین زید یعنی در پایان قرن اول و آغاز قرن دوم هجری، دعوت‌گرانی از خوارج مشرق وارد شمال آفریقا شدند و در نتیجه کوشش‌های پی‌گیر و با بهره‌گیری از ناخشنودی شدید بربرها از رفتار عمال خلافت، توانستند پیروزی نسبی به دست آورند.^۸

۲. انجام شورش‌های مقطعي

در اين دوره، خشم بربرها از سياست‌های واليان، با شورش بر ضد آنان و احياناً کشتن ايشان همراه بود. نمونه روشن آن قتل يزيدبن ابي مسلم مولا حجاج، والي افريقيه به وسیله سپاهيانش و نيز قتل كلثوم بن عياض در اواخر روزگار اموی بود. جنبش نوين بربران در آغاز قرن دوم هجری و همزمان با آغاز ولايتداری يزيدبن ابي مسلم بر افريقيه در سال ۱۰۲ ه / ۷۲۰ م از سر گرفته شد. پيش از اين، جنبش آنها همواره در قالب ارتقاد و سركشي

غیردینی سران قبایل بوده است و پس از غلبه دین اسلام در آخرین دهه قرن اول هجری هر چند دعوت به سوی خارجی‌گری کم و بیش وجود داشته است، ولی نشانه‌ای دال بر این که این دعوت‌ها بازتاب عملی در زندگی بربرها داشته است، وجود ندارد. به دنبال مرگ خلیفه اموی، عمر بن عبدالعزیز و روی کارآمدن امیران و والیان سخت‌گیر، اندک اندک تفکر خارجی در مغرب در قالب شورش جلوه گر شد. این عذاری درباره یزید بن ابی مسلم می‌نویسد: او بسیار ستم‌کار و زورگو بود و سپاهی متشكّل از بربرها نگهبانی از وی را برعهده داشت. روزی بر فراز منبر رفت و چین خطبه خواند: می‌خواهم همانند پادشاهان روم نام سپاه خود را بر بازوی سپاهیانم حک و خالکوبی کنم. بر بازوی راست هر کس نام او و بر بازوی چپ او نام سپاه من خواهد بود. تا او را از بین دیگر مردم باز شناسیم. سپاهیان چون این سخن از زبان او شنیدند برکشتن او هم‌دل و هم‌زبان شدند.^۹ این واقعه در آغاز قرن دوم هجری و پس از کوشش‌های مجدهای انجام شد که خلیفه اموی، عمر بن عبدالعزیز برای حمایت از اسلام آوردن بربرها و فرستادن بسیاری از تابعیان به مغرب برای تعلیم اصول دین و آگاه سازی از قواعد آن صورت داد.^{۱۰} بربرها احساس کردند که والیان اموی به یک نظام حکومتی از نوع بیزانسی بازگشتند؛ نظامی که هرگز از آن رضایت نداشته‌اند.

۳. انجام نبردهای گسترده

در این دوره مغرب اسلامی شاهد انجام نبردها و جنگ‌هایی در سطح وسیع‌تر و با سپاهیانی نسبتاً انبوه به سرکردگی سران خوارج و ایجاد حکومت‌های کم دوام بود. آغازگر این شیوه مبارزه، صفری مذهبیان مغرب اقصی بودند. این دوره از سال ۷۳۹ ه / ۱۲۲ م که صفریان طنجه به رهبری میسره مطغیری قیام کردند^{۱۱} آغاز شد. شورش میسره، حد فاصل سوس اقصی در غرب تا اواسط لیبی در شرق را در برگرفت.^{۱۲} صفریان برتر توانستند در معرکه

اشراف نزديك طبجه به پیروزی شایان توجهی دست یابند.^{۱۳} اين نبردها سه سال ادامه یافت و در موارد بسياري پیروزی از آن بربرهاي صفری بود، ولی سرانجام والی اموی حنظله بن صفوان توانست در جنگ‌های قرن و اصنام آنها را شکست دهد.^{۱۴}

از میان صفری مذهبان زناهه به خصوص بنی یفرن نیز رهبران پرقدرتی پیدا شدند که با والیان اموی و عباسی جنگیدند. از جمله مشهورترین آنها ابووقة یفرنی بود که رهبری صفریان را در يك جنبش گسترده بر ضد لشکر خلافت به دست گرفت و یاران او در سال ۱۴۰ ه / ۷۵۷ م با وی به عنوان امام بیعت کردند. چه ظاهراً بنی یفرن بیش از دیگر قبایل برابر نسبت به مذهب صفری گرایش و تعصب داشته‌اند.^{۱۵}

شورش خوارج صفری در طی سال‌های ۱۲۵ - ۱۲۶ ه / ۷۴۲ - ۷۳۹ م، نقطه تحولی در تاریخ دعوت ابااضیان شمال آفریقا نیز بود، زیرا آنها دریافتند که دعوت صفری‌ها یاران بسیاری به دست آورده است. ابااضیان طرابلس از آن بیم داشتند که این مسأله به ضعف پایگاه آنها و از دست رفتن آرمان تشکیل حکومت به وسیله آنها بینجامد. از همین روی، بر حجم دعوت خود افزودند و شروع به نظم بخشیدن امور خود نمودند. آنها شخصی آشنا به مذهب و علاقه مند به آن و کوشنا در راه گسترش آن را امیر خود قرار دادند. این شخص، لقب امام یا خلیفه را اتخاذ نکرد بلکه او را «رئیس» خواندند و این امر دال بر آن بود که هنوز مرحله علني کردن امامت ظهور برای آنان فرا نرسیده است. نخستین کسی که منابع از او با این عنوان یاد کرده‌اند، فردی حضرمی و یمنی تبار از قبیله کنده به نام عبدالله بن مسعود تجییبی بود.^{۱۶} بدین ترتیب، ابااضیان در مغرب ادنی نخستین تلاش‌های جذی خود را برای دست‌یابی به حکومت آغاز کردند.

ابن مسعود تجییبی بربرهاي هواه را در منطقه طرابلس بر ضد حکومت عبدالرحمن بن حبیب رهبری کرد. هر چند این جنبش به آسانی پس از آن که او را دستگیر کردند و گردنش را

زدند به خاموشی گرایید.^{۱۷} ولی زمینه ساز قیام‌های بعدی خوارج در شمال آفریقا بود. منابع، اشاره‌ای به سبب قتل تجییبی نکرده‌اند. شاید او اقدام به فعالیت‌های فراوان و شدیدی کرده باشد که می‌توانست حکومت خاندان عقبه فهری را در افريقيه تهدید نماید. به همین دلیل الیاس بن حبیب والی طرابلس از سوی برادرش عبدالرحمن فهری والی افريقيه کوشید پیش از آن که وی ابااضیان را در یک شورش مسلحانه و فraigیر بر ضد او برانگیزد از شرش رهایی یابد.^{۱۸} این قتل در سال ۱۲۷ ه / ۷۴۴ م رخ داد.^{۱۹}

قتل تجییبی تأثیر زیادی در روحیه یارانش بر جای نهاد و به خلاف آنچه الیاس بن حبیب اراده می‌کرد، این رخداد محزنی نیرومند برای ابااضیان شد که آنها را به سوی شورش علنی بر ضد حکومت خاندان عقبه در شمال آفریقا سوق دهد. عبدالرحمن بن حبیب کوشید از ابعاد واقعه بکاهد و از عملکرد برادر خود الیاس در برابر تجییبی ابراز خشم و ناخشنودی کرد و او را برکنار ساخت و به جایش حمیدبن عبدالله عکتی را برگماشت.^{۲۰} او بدین وسیله می‌خواست از رویارویی، مسلحانه با ابااضیان - آن هم در شرایطی که شورشیان دیگری از عرب‌های خشمگین به خاطر استیلای فهری بر شمال آفریقا و راندن والی قانونی به جنبش درآمده بودند - خودداری ورزد.

از سوی دیگر، بربرهای صفری مذهب نیز با شعار مساوات و به سرداری کسانی چون عطاف اسدی و عروه صدفی، در بخشی نواحی تونس و ابن سکرداد و ثابت صنهاجی در باجه دست به قیام زده بودند. عبدالرحمن فهری با تمام توان کوشید در برابر ابااضیان طرابلس و جبل نفوسه سیاست نرمش و مدارا را در پیش بگیرد. ولی این تلاش‌ها موجب آرامش آنها نشد، زیرا آنها از قتل رئیس خود خشمگین بودند و طولی نکشید که به سرداری دو تن از رهبران خود عبدالجبارین قیس مرادی و حارت بن تلید حضرمی جمع شدند و بر طرابلس مستولی گشته‌ند.^{۲۱} حارثی، برپایی نخستین امامت ابااضیان در طرابلس و مغرب ادنی را به دست این دو

تن می‌داند^{۲۲} و این از نظر آنها امامت شراء بود نه امامت ظهور، زیرا به قصد دفع ظلم و بغض صورت گرفت.^{۲۳} منابع موجود، اطلاعات روشنی از چگونگی اشتراک این دو در رهبری اباضیان به دست نمی‌دهند. ابن عبدالحکم که اطلاعاتی نزدیک‌تر به صحت آورده است می‌گوید: حارت امام حرب و عبدالجبار امام صلاة بوده است.^{۲۴} این قول با خبر برخی منابع اباضی هم‌خوانی دارد که می‌گویند حارت امام دفاع و عبدالجبار قاضی او بوده است.^{۲۵} با این همه، پیوند این دو با یکدیگر آن‌چنان استوار بوده است که حتی بیشتر منابع اباضی نتوانسته‌اند میان امام و قاضی او تمیز و تفکیک قائل شوند.^{۲۶} این دو، قبایل هواره را در شورش بر ضد عامل آن‌جا، بکرین عیسی قیسی و کشتن او رهبری کردند.^{۲۷} عکت والی طرابلس به نبرد با اباضیان شتافت، ولی مدت زیادی نتوانست در برابر لشکر هواره پایداری کند^{۲۸} و سرانجام با درخواست امان تسلیم شد. اباضیان به او امان دادند ولی یکی از سرداران او را که به قتل تجویی متهم بود کشتد.^{۲۹}

اباضیان در جنگ‌های بعدی، توانستند طرابلس را هم اشغال کنند و بر منطقه واقع میان طرابلس و قابس و سرت استیلا پیدا کنند. آنها عامل طرابلس و برخی مشایخ برابر را که با خاندان عقبه همکاری می‌کردند، کشتد. عبدالرحمن فهری سه لشکر برای مصاف با این گروه فرستاد؛ اما سرانجام ناگزیر شد که خود عازم نبرد شود. او به سوی حارت و عبدالجبار پیش تاخت تا به قابس^{۳۰} رسید. او اباضیان را وادار به پذیرش شکست کرد.^{۳۱} گویا در اثناء جنگ حارت و عبدالجبار کشته شدند.^{۳۲} ولی کشته شدن آنها با حادثه‌ای همراه بود که اباضیان مغرب را برای مدتی دراز به جان هم انداخت و موجب سستی حرکت آنها شد. منابع اباضی می‌گویند جسد آنها را در حالی یافتند که شمشیر هر یک در پیکر دیگری بود.^{۳۳}

در سال ۱۳۲ ه/ ۷۴۹ م هم‌زمان با سقوط خلافت بنی امیه، اباضیان مغرب ادنی برای خود رهبری جدید برگزیدند. او ابوالزجار اسماعیل بن زیاد نفوosi بود و عنوان «امام دفاع» داشت.

اباضیان به رهبری او توانستند بر مناطق وسیعی از ولایت طرابلس و قابس دست پیدا کنند. ولی در همان سال امام نفوosi با شمار فراوانی از بارانش در نبرد با نیروهای ابن حبیب کشته شد.^{۳۴} بدین ترتیب، در طول حکومت عبدالرحمون فهری پس از شکست خوارج اباضی و قتل رهبران آنها یعنی در فاصله سالهای ۱۴۰ - ۷۵۷ ه / ۷۴۷ - ۷۵۷ حرکت نمایانی از سوی این گروه در بلاد مغرب برپا نشده است. آنها بار دیگر به «کتمان» روی آوردند و دعوت پنهانی خود را از سر گرفتند.^{۳۵}

در آن حال، با مسلط شدن صفریان نفزاوه به رهبری عاصم ورجومی و بزیدین سکوم و لهاصی بردو مغرب اوسط و اقصی و محکم کردن پنجه خود بر افریقیه و قیروان پس از سال ۱۴۰ ه / ۷۵۷ و قتل حبیب بن عبدالرحمون فهری، خطر سلطه آنها بر مغرب ادنی نیز آشکار شد، زیرا در آنجا نیز خوارج اباضی غلبه داشتند. به همین دلیل، انتظار می‌رفت که درگیری میان اباضیه و صفریه به وجود آید. به ویژه آنکه هسته‌های اباضیه پس از بازگشت دعوت‌گران آنها از بصره در سال ۱۴۰ ه / ۷۵۷ م گرایش به برپایی حکومت در مغرب داشتند.^{۳۶}

در سال ۱۴۰ ه / ۷۵۷ م همزمان با سال‌های آغازین خلافت منصور عباسی، ابوالخطاب معافری که به تازگی از بصره به مغرب آمده بود، از سوی اباضیان ناحیه طرابلس به امامت ظهور آنها برگزیده شد. در این سال قبایل نفوسه، هواره، زریشه، زناهه و... در محلی به نام صیاد جمع شدند و با ابوالخطاب بیعت کردند.^{۳۷} مهمترین نتیجه‌ای که آنها از این امامت می‌توانستند بگیرند، قطع ماده خلاف از پیروان این فرقه پس از حادثه قتل مشکوک حارت و عبدالجبار بود.^{۳۸}

ابوالخطاب همراه باران برابر خود در مقیداس با سپاه عباسی نبرد کرد. آنها مغمداس، طرابلس و در نهایت قیروان را به تصرف در آوردند.^{۳۹} این گروه همچنین عامل منصور را از طرابلس راندند و امور شهر را به ابوالخطاب سپردند.^{۴۰} در همان زمان به دنبال کشمکشی در

درون خاندان عقبه برخی از آنها از قبيله ورجومه از بطون نفره کمک خواستند. پيشوای ورجومه عاصم بن جمیل با استفاده از فرصت به دست آمده، قیروان را تصرف کرد. قبيله ورجومه در آن جا دست به کشتار و تجاوز زد.^{۴۱} غالب مورخان، ورجومه را از خوارج صفری دانسته‌اند.^{۴۲} ولی برخی محققان معاصر معتقدند که دعوت صفریان در حالی در قبيله ورجومه زمینه پذیرش یافت که آنها هنوز با اسلام چندان آشنا نشده بودند.^{۴۳}

اخباری که از قیروان در زمینه تبهکاری ورجومه به گوش ابوالخطاب، امام ابااضیان رسید، بهانه خوبی به دست آنها داد تا به فکر تسخیر این شهر بیفتند. به ویژه آن که شهر قیروان نه در دست هوداران خلافت بود و نه در دست آل عقبه. آنها در سال ۱۴۱ ه / ۷۵۸ م به این هدف خود رسیدند.^{۴۴} ابوالخطاب پس از نظم بخشیدن به امور قیروان و تعیین عبدالرحمن بن رستم به ولايتمداری آن به طرابلس بازگشت.^{۴۵}

حکومت ابوالخطاب تا سال ۱۴۴ ه / ۷۶۱ م که منصور، ابن اشعث را مأمور باز پس‌گيری مغرب از دست خوارج کرد، ادامه یافت. در اين سال، سپاه ابوالخطاب در نبرد تاورغا از ابن اشعث شکست خورد^{۴۶} و ابااضیان طرابلس بار ديگر قدرت و نفوذ خود را از دست دادند. از سوی ديگر، صفریان به تلافی شکستی که از ابوالخطاب و ابااضیان به آنها رسید، کوشیدند تا بر مغرب اوسط و اقصی سلطه پیدا کنند؛ جایی که ابوقزه صفری^{۴۷} موفق شد در منطقه تلمسان، امارتی مستقل به وجود آورد. همچنان که ابوالقاسم بن سمکو بن واسول توانست پایه‌های حکومت بنی مدرار را در سجلماسه پی‌ریزی نماید.^{۴۸} در این میان، توان و نیروی ابوقزه هر چند سریع الزوال بود، ولی در دوره کوتاهی روی به افزایش نهاد تا این که در سال ۱۴۸ ه / ۷۶۵ م با او به عنوان امام بیعت کرددند.^{۴۹}

در مغرب ادنی، ابااضیان پس از کشته شدن ابوالخطاب بار ديگر به مرحله کتمان بازگشتند.^{۵۰} ولی از آن جا که خطر والیان عباسی آنها را تهدید می‌کرد، در سال ۱۴۵ ه / ۷۶۲ م

فردی به نام ابوحاتم یعقوب بن حبیب ملزوزی را به عنوان امام دفاع برگزیدند.^{۵۱} آنها مدت پنج سال را در حالت تقیه و پنهان کاری گذرانیدند تا اباضیان پراکنده را در ولایت طرابلس سر و سامان دهند، سپس در سال ۱۵۰ هـ / ۷۶۰ م بار دیگر شورش خود را اعلان نمودند.^{۵۲} آنها در حوزه طرابلس و نواحی پیرامون آن قیام خود را آغاز کردند و آن شهر را به تصرف در آوردند.^{۵۳} پس از چند ماه ابوحاتم بر یاران خود فرمان حرکت به سمت قیروان داد و آن شهر را محاصره کرد و از آن جا که در هنگام محاصره قیروان، هواداران خلافت، یکی از شیوخ برجسته خوارج اباضی به نام عاصم سدراتی را با نیرنگ مسموم کردند، ابوحاتم تصمیم گرفت با نیرنگ این شهر را بگیرد. او به یاران خود گفت: سلاح برگیرید و وسایل خویش را بردارید و همچون شکست خورده‌گان راه بازگشت را در پیش گیرید. آنها چتین کردند، لشکرگاه ابوحاتم خالی شد. مردم قیروان پنداشتند که سپاه خوارج گریخته است، پس سپاهی به دنبال لشکر ابوحاتم روانه کردند و در رقاده به آنها برخورندند. ابوحاتم آنها را به سختی شکست داد و با یارانش راهی قیروان شد و یک سال آن شهر را در اختیار داشت.^{۵۴}

ابوحاتم اباضی، عبدالعزیز بن سمح معافی - برادر ابوالخطاب را به جانشینی خود بر قیروان گماشت و خود راهی طرابلس شد تا آماده رویارویی با یزید بن حاتم مهلبی شود. ولی سرانجام در سال ۱۵۵ هـ / ۷۷۱ م کشته شد.^{۵۵} بدین ترتیب خاندان مهلب که روزگاری با خوارج اباضی همدلی نشان می‌دادند، نقش زیادی در به شکست کشاندن جنبش اباضیه در طرابلس و قیروان و بخش‌های دیگری از شمال آفریقا ایفا کردند، زیرا از چهار شورشی که در این دوره به وسیله اباضیان برپا شده، سه شورش آن به وسیله خاندان مهلب سرکوب گردیده است. در سال ۱۵۶ هـ / ۷۷۲ م اباضیان طرابلس به رهبری ابوجیبی هواری شورش کردند، ولی این قیام به سختی سرکوب شد و ابوجیبی کشته شد.^{۵۶}

در زمان داوود بن یزید مهلبی که پس از سال ۱۷۰ هـ / ۷۸۶ م جانشین پدر شد، قبیله بربی

نفذه در کوههای باجه به رهبری صالح بن نصیر اباضی خروج کرد. ولی این شورش نیز سرانجامی خونین داشت و شکست خورد.^{۵۷} در سال ۱۸۰ ه/ ۷۹۶ م و در روزگار هرثمه بن آعین آخرین قیام اباضیان شمال آفریقا رخ داد و در آن قبیله هواره به رهبری عیاض بن وهب هواری سر به شورش برداشت که هرثمه آن را به آسانی در هم شکست.^{۵۸} شاید یکی از دلایل فروکش کردن شورش اباضیان، تشکیل حکومت رستمی به وسیله آنها بوده که جماعت‌های پراکنده اباضی را به خود جذب می‌کرده است.^{۵۹}

بدین ترتیب، در طی دوره‌ای که از سال ۱۲۲ ه/ ۷۳۹ م آغاز می‌شود و دنباله آن تا سال ۱۸۰ ه/ ۷۹۶ م استمرار می‌یابد، یازده قیام ثبت شده، به وسیله خوارج صفری و اباضی در شمال آفریقا برپا گردیده، که برخی از آنها به ایجاد شبه حکومت‌های کم دوام انجامیده است. میسره، ابوقره، تجییی، حارت، ابوالزجاج، ابوالخطاب، عاصم ورجومی، ابوحاتم، ابویحیی، صالح و عیاض سرکردگان این قیام‌ها بوده‌اند.

۴. تشکیل حکومت در نواحی دور دست

این مرحله را نیز خوارج صفری آغاز کردند، صفریان دولت بنی مدرار و اباضیان دولت بنی رستم را تشکیل دادند. در اینجا چهار مشابهت قابل توجه میان دو حکومت از دو فرقه خارجی مذهب شمال آفریقا، از حیث آغاز و انجام کارشان مشاهده می‌شود:

۱ - ۴ - هر دو حدود هجده سال پس از آغاز رسمی قیام فرقه خود، برای رسیدن به حکومت با ثبات اقدام نمودند. چنان‌که گذشت صفریان در سال ۱۲۲ ه/ ۷۳۹ م نخستین قیام را در طنجه برپا کردند و اباضیان در سال ۱۲۷ ه/ ۷۴۴ م در طرابلس؛ صفریان در سال ۱۴۰ ه/ ۷۵۷ م در تافیللت منزل گزیدند تا مقدمات تشکیل حکومت مستقل را فراهم نمایند.^{۶۰} و اباضیان در سال ۱۴۵ ه/ ۷۶۲ م در حوالی تاهرت دست به اقدام مشابهی زندن.^{۶۱}

۴ - هر دو پانزده سال را در حالت خفا در جایی که بعدها اعلان بیعت و حکومت کردند به سر بردند. ابن واصل به صورت کاملاً سری مذهب خود را در میان قبیله مکناسه نشر داد. او برای این که از مكتوم ماندن دعوت خود محافظت کند در سمت جنوب مغرب اقصی تا صحرا عقبنشینی کرد و در یاده تافیللت مستقر شد و ظاهر به شغل و حرفة آبفروشی می کرد؛ کاری که ساکنان بادیه نشین آن جا انجام می دادند. او توانست یاران بسیاری گرد خود جمع کند و خیمه گاه او مرجع و مدرسه پیروان بدوى او در آن منطقه شد.^{۶۲} ابن واصل سرانجام در سال ۱۵۵ هـ / ۷۷۱ م^{۶۳} و ابن رستم در سال ۱۶۰ هـ / ۷۷۶ م^{۶۴} حکومت خود را رسمآ اعلان نمودند.

۴ - هر دو در مناطق دور افتاده شکل گرفتند. مقرب حکومت بنی مدرار شهر سجلماسه در منتهی الیه جنوب مغرب اقصی و مقرب بنی رستم شهر تاهرت در منتهی الیه جنوب مغرب اوسط بود. سجلماسه در جنوب مغرب و در حاشیه بلاد سودان قرار داشت و با شهر قابس ده روز فاصله داشت.^{۶۵} تاهرت نیز در دورترین نقطه مغرب اوسط و در کوه جزول و مکانی مرتفع و کوهستانی ساخته شد.^{۶۶}

۴ - پایان کار هر دو حکومت به دست فاطمیان بود، نه خلافت بغداد. آخرین امیر مستقل مدراری در سال ۹۲۱ هـ / ۳۰۹ م به دست عبیدالله مهدی کشته شد؛^{۶۷} هر چند باقی ماندگان بنی مدرار تا سال ۹۳۲ هـ / ۳۲۱ م و روزگار محمدبن بسادر بن مدرار به عنوان تابع دولت فاطمی حکومت کردند.^{۶۸} در سال ۹۴۷ هـ / ۳۴۷ م جوهر صقلی سلجماسه را تصرف کرد و شاکر آخرین امیر مدراری را که تمزد کرده بود، از شهر بیرون راند و با مرگ او در سال ۹۶۵ هـ / ۳۵۴ م دولت بنی مدرار رسمآ منقرض شد.^{۶۹} حکومت رستمیان نیز در سال ۹۶۶ هـ / ۳۰۸ م به وسیله ابوعبدالله شیعی انقراض یافت.^{۷۰}

پي نوشت ها

١. آفرد بل، الفرق الاسلامية في الشمال الافريقي من الفتح حتى اليوم، تعریب: عبدالرحمن بدوى، (بنغازى، دارلبيبا، ١٩٦٩م)، ص ١٤٦.
٢. ابوالعباس احمد بن ناصرى سلاوى، الاستقصاء لأخبار الدول المغرب الاقصى، ج ١، به کوشش جعفر الناصرى و محمد الناصرى، (الدار البيضاء، دارالكتاب، ١٩٩٧م)، ص ١٦٣.
٣. شاید رواج دعوتگری در میان فرقه‌های اسلامی، ریشه در تعالیم خود دین داشته باشد؛ زیرا اسلام، خود را دین دعوت محور معرفی می‌کند و پیامبر «ص» را «دعوتگر به سوی خدا می‌داند (احزاب: ٣٣: ٤٦).
٤. صالح بن احمد صوافی، الامام جابر بن زید العماني و آثار فن الدعوة، (عمان، وزارة التراث القومى و الثقافة، ١٤٠٧ق / ١٩٨٧م)، ص ١٧٢.
٥. عوض خلیفات، نشأة الحركة الاباضية، (مسقط ، وزارة التراث و الثقافة، ١٤٢٣ق / ٢٠٠٠م)، ص ١١٧.
٦. ر.ک: احمد بن علی طبری، ذخایر العقبی فی مناقب ذوی القربی، ج ٣، (قاهره، دارالكتب المصریه، بی تا)، ص ٥٥١ - ٥٥٢ - ٥٥٢ - ٥٨١ - ٦٠٣ - ٦١٢؛ عزالدین ابن اثیر، الكامل فی التاریخ، ج ٤، به کوشش ابوالقداء عبدالله القاضی (بیروت، دارالكتب العلمیه، ١٤١٥ق / ١٩٩٥م)، ص ١٥ - ١٦.
٧. صالح باجیه، الاباضیة بالجریر فی العصور الاسلامیة الاولی (بحث تاریخی مذهبی) (تونس، داربوسلامه، للطباعة و النشر، ١٣٩٦ق / ١٩٧٦م) ص ٢٣، به نقل از علی الشابی، نشوء

- .٣٥ .المذهب الخارجى بافريقية والمغرب، (نشرة القيروان، الدار التونسية للنشر)، ص
- .٨ .رجب محمد عبد الحليم، الاباضية فى مصر والمغرب وعلاقتهم باباضية عمان والبصرة (مسقط، مكتبة العلوم، ١٤٠١ق / ١٩٩٠م) ص .٨
- .٩ .ابو عبدالله محمد ابن عذاري، البيان المغرب فى اخبار الاندلس والمغرب، ج ١ (بيروت، دار الثقافة، ١٩٨٠م) ص .٤٦
- .١٠ .ابو عبدالله مالكى، رياض النفوس فى طبقات علماء القيروان و افريقية و زهادهم و نساكهم و سير من اخبارهم و قضائهم و اوصافهم، ج ١، به كوشش بشير بكوش و محمد العروسي المطوى (بيروت، دار الغرب، ١٤١٤ق / ١٩٩٤م) ص .٦٤؛ ابوالعرب قيروانى، طبقات العلماء افريقية و تونس به كوشش على الشبابي و نعيم اليافى، (تونس، بي نا، ١٩٦٨م) ص .٨٧، ٨٤
- .١١ .عبدالرحمن بن عبدالله ابن عبد الحكم، فتوح مصر و اخبارها (قاهره، مكتبة مدبولى، ١٤١١ق / ١٩٩١م) ص .٢٩٣؛ رقيق قيروانى، ابواسحاق ابراهيم بن قاسم، تاريخ افريقية و المغرب، به كوشش منجي كعبى (تونس، بي نا، ١٩٦٨م) ص .١١٠؛ ابو عبدالله محمد ابن عذاري، پيشين، ص .٥٣
- .١٢ .عرض خليفات، پيشين، ص .١٣٨
- .١٣ .عبدالرحمن بن عبدالله ابن عبد الحكم، پيشين، ص .٢٩٤؛ عزالدين ابن اثير، پيشين، ص .٤١٧
- .١٤ .نامعلوم، اخبار مجموعه فى فتح الاندلس و ذكر امرائها حتى آخر عهد الناصر (بيروت، دار الكتاب اللبناني، ١٩٨١) ص .٤١؛ عزالدين ابن اثير، پيشين، ص .٤١٨؛ ابوال Abbas احمد بن خالد ناصري سلاوى، پيشين، ص .١٦٩
- .١٥ .ر.ك: عبد الرحمن بن محمد ابن خلدون، العبر وديوان المبتدأ والخبر فى تاريخ العرب و العجم و البربر و من عاصرهم من ذوى السلطان الاكبر، ج ٧، به كوشش خليل شحادة و سهيل زكار (بيروت، دار الفكر، ١٤٠١ق / ١٩٨١م)، ص .٢٣

۱۶. عبدالرحمن بن عبدالله ابن عبدالحكم، پیشین، ص ۲۲۴.
۱۷. عبدالرحمن بن محمد ابن خلدون، پیشین، ج ۶، ص ۱۴۶.
۱۸. عوض خلیفات، پیشین، ص ۱۳۸ - ۱۳۹.
۱۹. عبدالرحمن بن عبدالله ابن عبدالحكم، پیشین.
۲۰. همان.
۲۱. همان، ص ۲۲۴ - ۲۲۵.
۲۲. سالم بن حمد حارثی، العقود الفضیلیة فی اصول الاباضیة، (سلطنة عمان، وزارة التراث القومی و الثقافة، ۱۴۰۳ق / ۱۹۸۳م)، ص ۲۳۷.
۲۳. ابوالعباس احمد بن سعید درجینی، طبقات المشايخ بال المغرب، ج ۲، به کوشش ابراهیم طلای، (قدسینه، مطبعد البعث، ۱۳۹۴ق / ۱۹۷۴م)، ص ۲۴.
۲۴. عبدالرحمن بن عبدالله ابن عبدالحكم، پیشین، ص ۲۲۴.
۲۵. احمد بن سعید شماخی، سیر المشايخ، به کوشش احمد بن سعود الشیبانی، (مسقط، وزارة التراث القومی و الثقافة، ۱۴۰۷ق / ۱۹۸۷م)، ص ۱۲۵؛ علی یحییٰ معمر، الاباضیة فی موكب التاريخ، ج ۲ (قاهره، مکتبة وہب، ۱۳۸۴ق / ۱۹۶۴م) ص ۴۵.
۲۶. عوض خلیفات، پیشین، ص ۱۳۹.
۲۷. عبدالرحمن بن محمد ابن خلدون، پیشین.
۲۸. عوض خلیفات، پیشین، ص ۱۴۰، به نقل از (بُرادي، ص ۱۷۰).
۲۹. عبدالرحمن بن عبدالله ابن عبدالحكم، پیشین، ص ۲۲۵.
۳۰. قابس: شهری ساحلی میان طرابلس و سفاقس بانخلستانها و بوستانها، این شهر با طرابلس هشت منزل فاصله دارد: ابوعبدالله یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۴، به کوشش حسن حبسی (بیروت، دارالفکر، بی‌تا)، ص ۲۸۹؛ در حول و حوش آن قبایل بربر لوانه، لمایه، نفوسه، زواغه، زواوه و چند قبیله دیگر زندگی می‌کردند: ابو عبید عبدالله بن عبد‌العزیز بکری، المسالک و الممالک، ج ۲، به کوشش جمال طبله (بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۲۴ق /

- .۱۸۹. ر.ک: ابواسحاق رقيق، تاریخ افریقیه والمغرب، ص ۱۲۸ - ۱۲۹؛ عبدالرحمن بن عبدالله ابن عبدالحكم، پیشین، ص ۲۲۴؛ ابوالعباس احمد بن خالد ناصری سلاوی، پیشین، ص ۱۱۷.
- .۲۰. رقيق، پیشین، ص ۱۲۹؛ عبدالرحمن بن محمد ابن خلدون، پیشین، ص ۲۲۳.
- .۲۱. ابوالعباس احمد بن سعید درجینی، پیشین؛ احمد بن سعید شماخی، پیشین.
- .۲۲. عبدالرحمن بن عبدالله ابن عبدالحكم، پیشین، ص ۲۲۵ - ۲۲۶.
- .۲۳. عوض خلیفات، پیشین، ص ۱۴۲.
- .۲۴. لواب لواتی ابن سلام، بدء الاسلام و شرایع الدين، به کوشش ورنر شوارتز و شیخ سالم بن یعقوب (بیروت، دار اقرأ للنشر والتوزیع و الطباعة، ۱۴۰۵ق / ۱۹۸۵م)، ص ۱۱۸ - ۱۱۹.
- .۲۵. احمد بن سعید شماخی، پیشین، ص ۱۲۵ - ۱۲۶.
- .۲۶. ابوالعباس احمد بن سعید درجینی، پیشین، ص ۲۵؛ احمد بن سعید شماخی، پیشین، ص ۱۱۵.
- .۲۷. لواب لواتی ابن سلام، پیشین، ص ۱۱۹.
- .۲۸. ابوالعباس احمد بن سعید درجینی، پیشین، ص ۲۶.
- .۲۹. ابوالعباس احمد بن سعید درجینی، پیشین، ج ۵، ص ۳۱۵.
- .۳۰. ابواسحاق، رقيق. ص ۱۴۰ - ۱۴۱.
- .۳۱. ابوعبدالله محمد ابن عذاری، پیشین، ص ۹۷؛ عزالدین ابن اثیر، پیشین، ج ۵، ص ۱۸۵.
- .۳۲. عوض خلیفات، پیشین، ص ۱۴۶، به نقل از (حسین مونس، ثورات البربر فی افریقیه و الاندلس (فاهره، مجله کلیة الآداب، ۱۹۴۸م) ص ۱۸۵.
- .۳۳. احمد بن سعید شماخی، پیشین، ص ۱۲۷ - ۱۲۸.
- .۳۴. عزالدین ابن اثیر، پیشین، ج ۴، ص ۵۰۳.
- .۳۵. ابوالعباس احمد بن سعید درجینی، پیشین، ص ۳۴.
- .۳۶. نام کامل او را ابو قره بن دوناس یفرنی مغیلی ضبط کرداند، ر.ک: ابوالعباس احمد بن خالد ناصری سلاوی، پیشین، ص ۱۸۵.

۴۸. ابو عبید عبدالله بن عبد العزیز کبری، المغرب فی ذکر بلاد افريقيه والمغارب، به کوشش دیسلان، (الجزایر، المطبعة الحكومية، ۱۸۵۷م) ص ۱۴۹؛ ابو عبدالله محمد ابن عذاری، پیشین، ص ۱۵۶ - ۱۵۷؛ عبدالرحمن بن محمد ابن خلدون، پیشین، ص ۱۷۱؛ ابوالعباس احمد بن خالد ناصری سلاوی، پیشین، ص ۱۱۲.
۴۹. عبدالرحمن بن محمد ابن خلدون، پیشین، ج ۱، ص ۱۱۲.
۵۰. عوض خلیفات، پیشین، ص ۱۵۷.
۵۱. احمد بن سعید شماخی، پیشین، ص ۱۳۴.
۵۲. عوض خلیفات، پیشین، ص ۱۵۸، به نقل از (الجمان شطیبی، ص ۳۰۲ - ۳۰۳).
۵۳. ابوالعباس احمد بن سعید درجینی، پیشین، ص ۱۲۹.
۵۴. همان، ص ۱۳۰.
۵۵. ابواسحاق رقیق، پیشین، ص ۱۶۰؛ ابو عبدالله محمد ابن عذاری، پیشین، ص ۷۹.
۵۶. همان.
۵۷. رقیق، ص ۱۶۹.
۵۸. عزالدین ابن اثیر، پیشین، ج ۶، ص ۱۳۹.
۵۹. عوض خلیفات، پیشین، ص ۱۶۶.
۶۰. ابوالعباس احمد بن خالد ناصری سلاوی، پیشین، ص ۱۸۰.
۶۱. ابو عبدالله محمد ابن عذاری، پیشین، ص ۱۹۶؛ ابو عبدالله یاقوت حموی، پیشین، ج ۲، ص ۴؛ سلیمان بن عبدالله نقوسی بارونی، الا زهار الرياضیة فی ائمه و ملوك الاباضیه، ج ۲، به کوشش محمد علی صلیبی (عمان، وزارة التراث القومی، ۱۴۰۷ق / ۱۹۸۷م) ص ۱۸۴؛ احمد بن سعید شماخی، پیشین، ص ۱۳۸.
۶۲. ابوالعباس احمد بن خالد ناصری سلاوی، پیشین، ص ۱۲۴؛ عوض خلیفات، پیشین، ص ۱۳۵.
۶۳. ابوالعباس احمد بن خالد ناصری سلاوی، پیشین، ص ۱۸۰.

- .۶۴. همان.
- .۶۵. ابو عبدالله یاقوت حموی، پیشین، ج ۱، ص ۲۷۸.
- .۶۶. همان، ج ۲، ص ۸.
- .۶۷. ابوحنیفه قاضی نعمان، شرح الاخبار فی فضائل الانمی الاطهار، ج ۳ (قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۹ق) ص ۴۲۹.
- .۶۸. ابو عبدالله محمد بن عذاری، پیشین، ص ۲۰۶؛ ابوالعباس احمد بن خالد ناصری سلاوی، پیشین، ص ۱۸۲.
- .۶۹. همان.
- .۷۰. ابوعبدالله بن عبدالعزیز بکری، پیشین، ص ۳۳۵.

منابع

- ابن اثیر، عزالدین، *الکامل فی التاریخ*، به کوشش ابوالفداء عبدالله القاضی، (بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۵ق / ۱۹۹۵م).
- ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد، *العبر و دیوان المبتدأ و الخبر فی تاریخ العرب و العجم و البربر و من عاصرهم من ذوی السلطان الاکبر*، به کوشش خلیل شحادة و سهیل زکار، (بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۱ق / ۱۹۸۱م).
- ابن سلام، لواب لواتی، *بدء الاسلام و شرایع الدین*، به کوشش ورنر شوارتز و شیخ سالم بن یعقوب، (بیروت، دار اقرأ للنشر و التوزیع و الطباعة، ۱۴۰۵ق / ۱۹۸۵م).
- ابن عبد الحكم، عبد الرحمن بن عبدالله، *فتح مصر و اخبارها*، (قاهره، مکتبة مدبولى، ۱۴۱۱ق / ۱۹۹۱م).
- ابن عذاری، ابو عبدالله محمد، *البيان المغرب فی اخبار الاندلس و المغرب*، (بیروت، دار الثقافة، ۱۹۸۰م).
- اصفهانی، ابوالفرج، *الاغانی*، به کوشش سمیر جابر، (بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۹ق / ۱۹۸۹م).

. (١٩٨٩م).

- باجيه، صالح، الاباضية بالجريدة في العصور الاسلامية الاولى: بحث تاريخي مذهبى، (تونس، داربوسلامه للطباعة و النشر، ١٣٩٦ق / ١٩٧٦م).
- بارونى، سليمان بن عبدالله نفوسى، الازهر الرىاضية فى ائمه و ملوك الاباضية، به كوشش محمد على صليبي، (عمان، وزارة التراث القومى، ١٤٠٧ق / ١٩٨٧م).
- با سورث، ادموند كليفورد، تاريخ سیستان از آمدن تازیان تا برآمدن دولت صفاریان، ترجمه حسن انوشة، (تهران، اميرکبیر، ١٣٧٧ش).
- بغدادى، صفى الدين، مراصد الاطلاع على اسماء الامكنته و البقاع (بيروت، دارالجيل، ١٤١٢ق / ١٩٩٢م).
- بكرى، ابو عبيد عبدالله بن عبدالعزيز، الممالك و الممالك، به كوشش جمال طلبه، (بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤٢٤ق / ٢٠٠٣م).
- ديسلان، (الجزاير، المطبعة الحكومية، ١٨٥٧م).
- بل، آلفرد، الفرق الاسلامية في الشمال الافريقي من الفتح حتى اليوم، تعریف: عبد الرحمن بدوى، بنغازى، دار ليبيا، ١٩٦٩م).
- حارثى، سالم بن حمد، العقود الفضية في اصول الاباضية، (سلطنة عمان، وزارة التراث القومى والثقافة، ١٤٠٣ق / ١٩٨٣م).
- خليفات، عوض، نشأة الحركة الاباضية، (مسقط، وزارة التراث و الثقافة، ١٤٢٣ق / ٢٠٠٠م).
- درجينى، ابوالعباس احمد بن سعيد، طبقات المشايخ بال المغرب، به كوشش ابراهيم طلای، (قسنطينة، مطبعة البعث، ١٣٩٤ق / ١٩٧٤م).
- ذهبي، شمس الدين، سير اعلام النبلاء، به كوشش شعيب ارناؤوط و محمد نعيم عرقسوسي، (بيروت، مؤسسة الرسالة، ١٤١٣ق).

- رقیق قیروانی، ابواسحاق ابراهیم بن قاسم، تاریخ افریقیه و المغرب، به کوشش منجی کعبی، (تونس، بن نا، ۱۹۶۸م).
- سلاوی، ابوالعباس، احمد بن خالد ناصری، الاستقصاء لأخبار الدول المغرب الاقصی، به کوشش جعفر الناصری و محمد الناصری، (الدار البيضاء، دارالكتاب، ۱۹۹۷م).
- الشابی، علی، نشوء المذهب الخارجی بافريقيه و المغرب، (نشرة القیروان، الدار التونسیه للنشر).
- شماخی، احمدبن سعید، سیرالمشايخ، به کوشش احمدبن سعود الشیبانی، (مسقط، وزارةالتراث القومی و الثقافة، ۱۴۰۷ق / ۱۹۸۷م).
- صوافی، صالح بن احمد، الامام جابرین زید العماني وآثاره فی الدعوة، (عمان، وزارةالتراث القومی و الثقافة، ۱۴۱۷ق / ۱۹۹۷م).
- طبری، احمدبن علی، ذخائر العقبی فی مناقب ذوى القربی، (قاهره، دارالكتب المصرية، بی تا).
- عبدالحليم، رجب محمد، الا باضیة فی مصر والمغرب وعلاقتهم با باضیة عمان والبصرة، (مسقط، مکتبة العلوم، ۱۴۰۱ق / ۱۹۹۰م).
- قاضی نعمان، ابوحنیفه، شرح الاخبار فی فضائل الائمة الاطھار، (قم، مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۰۹ق).
- کعاک، عثمان، موجز التاریخ العام للجزایر من العصر الحجري الى الاحتلال الفرنسي، (بیروت، دارالغرب الاسلامی، ۲۰۰۳م).
- مالکی، ابو عبدالله، ریاض النفووس فی طبقات علماء القیروان و افریقیه و زهادهم و نساکهم و سیرمن اخبارهم و فضائلهم واوصافهم، به کوشش بشیریکوش و محمدالعروسوی المطوى (بیروت، دارالغرب ۱۴۱۴ق / ۱۹۹۴م).
- معمر، علی بھی، الا باضیة فی موكب التاریخ، (قاهره، مکتبة وهبی، ۱۳۸۴ق / ۱۹۶۴م).
- مونس، حسین، ثورات البربر فی افریقیه والاندلس، مجلة كلية الآداب، قاهره، ۱۹۴۸م.

- نامعلوم، اخبار مجموعه فی فتح الاندلس و ذکر امرانها حتی آخر عهد الناصر، (بیروت، دارالكتاب اللبناني، ۱۹۸۱).
- یاقوت حموی، ابوعبدالله، معجم البلدان، به کوشش حسن جبشی، (بیروت، دارالفنون، بی‌تا).
- یعقوبی، ابن واصل، تاریخ الیعقوبی، (بیروت، دارصادر، ۱۴۱۵ ق / ۱۹۹۵ م).